

در تظاهرات اعتراضی دی ماه شعارهایی مانند «رضاشاه روحت شاد» و یا مشخصاً پیش از آن در یکی دو مورد از تظاهرات موسوم به بازنشستگان، شعار «ما اشتباه کردیم که انقلاب کردیم» سر داده شد که رسانه‌های فرصت طلب هوادار پادشاهی سابق با انتشار گسترده آن، سعی در القای منویات ارتجاعی خود به جامعه، و مصادره جنبش و اعتراض مردم به سود خود را داشتند. یادداشت ذیل به همین بهانه، و به دلیل جعل گسترده تاریخی که در غیاب امکان روایت مستقل و مستدل از تاریخ معاصر به آن مرتجعین فرصت عرض اندام داده است، نگاهی دارد به ریشه‌های انقلاب ۵۷ از زاویه یک شاهد عینی.

چرا انقلاب کردیم؟ آیا پشیمانیم؟!

ایرج لنگرودی

نزدیک به دو قرن از آغاز بیداری ایرانیان می‌گذرد. نخستین تماس‌های ایرانیان فرهیخته، تجار و بازرگانان با جهان جدید به آنها نشان داد که فاصله چه اندازه هولناک است و مفاکي وحشتناک بین مردم این سرزمین و جهان متمدد وجود دارد. پس از اولین تماس‌ها و چاپ اولین روزنامه‌ها و نشریات در خارج از ایران و باز شدن چشم گروهی از مردم ایران که سواد خواندن و نوشتن داشتند، خواسته‌های به‌زیر خاک خفته و بسیار دیر شده ایرانیان به روز شد، خواب تاریخ به‌سر آمده بود و ملت ایران می‌خواست که از رعیت و برده و ضعیفه به شهروند تبدیل، و خواستار حقوق انسانی خویش شود. عدالتخانه از نخستین مطالبات ایرانیان بود و همچنین آزادی، نان، احترام به شأن انسانی آنان و مهمتر از همه قانون و حکومت قانون در میان مردم. خواسته‌هایی که هنوز و پس از گذشت نزدیک به دو قرن، همچنان از خواسته‌های اساسی مردم ایران است. و مردم برای دستیابی به آن دو انقلاب بزرگ و چندین جنبش همگانی را از سر گذرانده‌اند.

چندی پیش که برای انجام کاری به اداره‌ای دولتی رفته بودم، جوانی حدوداً سی ساله، شاکی از بوروکراسی ناکارآمد، رو به من و چند ارباب رجوع میانسال دیگر با صدای بلند می‌گفت: «گند زدید به این مملکت. خوشی زیر دلتان را زده بود؟ حقتان است، ما را هم بدبخت کردید، حالا هم همه‌تان از پدر و مادر خود تا بقیه، از هرکسی می‌پرسم، می‌گویند: «ما نبودیم. ما در هیچ تظاهراتی شرکت نکردیم». پس کار چه کسی بود؟ چه کسی ما را بدبخت کرد؟» در جوابش گفتم: «اتفاقاً من بودم، در همه تظاهرات‌ها شرکت داشتم. کتک هم خوردم. زندان هم رفتم. و در اولین سال پس از پیروزی از کار اخراج شدم، در داخل وطن خود تبعید و آواره شدم، اما پشیمان نیستم، چرا که اصولاً پشیمانی معنایی ندارد، هیچ‌کس یا کسانی تصمیم به انقلاب کردن نمی‌گیرند؛ این رژیم‌هایی همچون رژیم شاه هستند که با اعمالشان چاره‌ای جز انقلاب برای جامعه باقی نمی‌گذارند.»

مردم ایران در انقلاب مشروطه به دنبال خواسته‌های اساسی خود بودند اما عوامل مختلفی که یکی از مهمترین آنها حضور و اعمال نفوذ نیروهای بیگانه که در رأس‌شان انگلیس و روسیه تزاری بود، با توطئه‌های مختلف راه را بر تحقق آرزوهای مردم بستند. همان‌ها که به‌خاطر به‌دست آوردن بازار ایران و بعدها غارت منابع زیرزمینی از جمله نفت و با سرریز کردن کالاهای خود به کشورهای هم‌چون ایران، از طرفی جلو رشد سرمایه‌داری ملی و تولید را گرفتند و از طرف دیگر به نیروهای ارتجاعی و تجار ضد ملی و وطن‌فروش میدان دادند تا با ایجاد هرج و مرجی که آن را به نتایج انقلاب مشروطه نسبت می‌دادند، فضا را برای روی کار آوردن رضاخان قلدردار با استقرار استبدادی هولناکتر از پیش، روند رشد جامعه ایران را سد کنند.

رضاخان با اصلاحات آمرانه، غارت اموال مردم و استقرار نسبی امنیت برای اجانب و طبقه حاکم زمیندار، یک‌سره در خدمت منافع بیگانه قرار گرفت. سرمایه‌داری تولیدی ملی هیچ‌گاه در ایران قدرت نگرفت و همین ضعف تاریخی این سرمایه‌داری بود که انقلاب بورژوا-دموکراتیک مشروطه را با نفوذ بیگانگان و سلطه بورژوازی مرتجع تجاری به انحراف و هرج و مرج کشاند تا زمینه برای کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و عملاً انگلیس، سیدضیا، فراهم آید.

رضاخان با پشتیبانی اجنبی و استفاده از هرج و مرج، عده‌ای را به دور خود جمع و اصلاحاتی از بالا را آغاز کرد. بعدها با استقرار دیکتاتوری فردی و تصاحب بهترین املاک کشور، ابتدا امثال داور و تیمورتاش و همان‌هایی که در به‌قدرت رسیدن و استقرار نظمی نو به او کمک کرده بودند را از سر راه برداشت و سپس با تصویب قانون ارتجاعی ۱۳۱۰ همه روشنفکران و آزادی‌خواهان را به زندان انداخت و یا کشت. چنانکه ایران دوباره به برهوتی خالی از هرگونه حزب پیشرو و نشریه مترقی، اتحادیه‌های کارگری و اصناف تبدیل شد.

جنگ دوم جهانی این روند را کند و سپس قطع کرد. کشورهای بزرگ حاضر در جنگ با بردن رضاخان و آوردن پسرش محمدرضا، خواهان ادامه همان روند غارتگری بودند. اما در یک دوره تنفس دوازده ساله که شاه جوان و اوضاع بین‌المللی امکان ادامه روند استبدادی رضاخان را نمی‌داد، مجدداً خواسته‌های مردم سربرآورد که عموماً خود را در جنبش ملی شدن نفت و تلاش‌های دکتر مصدق نشان داد، اما درباریان مرتجعی که اکثراً نماینده زمینداران بزرگ بودند، دست در دست امپریالیسم جهانی به سرکردگی انگلیس و آمریکا، با استفاده از همان ضعف‌های تاریخی بورژوازی ملی که شکل تکاملی نداشت، بی‌انسجامی در طبقه کارگر و دهقان‌های پراکنده، جنبش مترقی ملی شدن صنعت نفت را به شکست کشاند. و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر خواسته‌های به‌حق مردم ایران را به محاق تاریخ برد. سرکوب خونین اقوام معترض به محرومیت‌ها در کشور و آزادی‌خواهان، استقرار دیکتاتوری فردی شاه، تأسیس ساواک و سرسپردگی به امپریالیسم نوپا و قدرتمند آمریکا، بار دیگر برای ربع قرن مانع رشد و بالندگی جامعه ایران شد.

آنان که امروز ناآگاهانه و یا بر اثر شرایط ویژه حاکمه بر انقلاب ۱۳۵۷ و پیامدهای آن، به دلیل ناتوانی از پاسخ درخور به خواسته‌های تاریخی مردم، می‌پرسند: چرا انقلاب کردید؟ خوشی زیر دلتان زده بود؟ هرچند حق دارند که بپرسند و حتی بدین شکل اعتراضشان را بیان کنند، اما واقعیات موجود را چنان وحشتناک می‌بینند که به نسل ما نفرین و ناسزا می‌گویند. نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند؟ نمی‌دانند که حکومت شاه با قربانی کردن جنبش ملی و سرکوب هرگونه ندای آزادی‌خواهی، عزت ملی را از بین برده بود. شاهی که به چنان درجه‌ای از نخوت و خوشبختی رسیده بود که با تأسیس حزب رستاخیز گفت: «هرکس که نمی‌خواهد عضو حزب شود از ایران برود.» کمتر دیکتاتوری در عصر حاضر چنین گستاخانه با مردم گفته است.

سرمایه‌داری وابسته و دربار وابسته‌تر به بیگانه آنچنان بی‌هویت و اجنبی‌پرست و از نظر اقتصادی فاسد شده بود که جز به منافع کوتاه‌مدت خود به چیزی فکر نمی‌کرد.

ایرانیان احساس سرخوردگی، پوچی و بی‌هویتی می‌کردند. در دهه چهل فشارها بر مردم و نخبگان و تحصیل‌کردگان کشور چنان زیاد شد که راهی جز برداشتن سلاح و نبرد با آن همه تباهی برای آنان نمانده بود.

در یک فاصله ده-پانزده ساله بهترین، شریفترین، پاک و بی‌باکترین و باهوشترین مردان و زنان، جان در راه آرمان‌های انسانی مردم این سرزمین نهادند، زندان‌ها پر شد از بهترین زنان و مردان این مملکت. بسیار پیش می‌آمد که جوانی را فقط به‌خاطر داشتن یک جزوه یا کتاب مدتی طولانی زندانی می‌کردند. در سرزمینی با سی میلیون نفوس، یک تن حرف می‌زد و بقیه باید تأیید می‌کردند. سفله‌پروزی، چاپلوسی و دزدی چنان همه‌گیر بود که هیچ امیدی به اصلاح نمی‌رفت. اجنبی بر تمام امور این سرزمین حکم می‌راند و پیکر خون‌چکان وطن، بخش اعظم ارزش‌های زیرزمینی و روی زمین خود را دو دستی تقدیم اجانب می‌کرد.

در چنین شرایطی بود که مردم دوباره برخاستند و با استفاده از وضعیت نامناسب بین‌المللی و داخلی که پیش آمده بود، خواسته‌های مغفول مانده خویش را مطرح کردند و این بار چنان درسی به مرتجعین دادند که در تاریخ به نام انقلاب ۵۷ ایران ثبت شده است.

هرچند هنوز خواسته‌های تاریخی مردم ایران کاملاً محقق نشده است؛ هنوز آزادی کارگران برای داشتن اتحادیه، آزادی نویسندگان برای نشر اندیشه‌هایشان، آزادی مردم برای تعیین سبک زندگی‌شان، آزادی گفتن و آزادی پس از گفتن و نوشتن، عدالت اقتصادی، قضایی، صنفی همچنان از خواسته‌های اساسی مردم ایران است. اما همین مردم پس از دو انقلاب عظیم در کمتر از دو صده گذشته تاریخشان همچنان پیگیر خواسته‌های خود هستند. و اگرچه برای دستیابی به این خواسته‌ها هزینه زیادی داده و خواهند داد، اما هیچ‌گاه دوباره زیر بار ذلت بیگانه و جیره‌خواران بیگانه و مشت‌وطن فروش نخواهند رفت. نسل ما اگرچه خسته و نفس‌بشکسته و غمگین، زخم خورده از تجربه سالیان پیشین باشد اما پشیمان نیست، چرا که در جهت خواسته‌های تاریخی مردم ایران حرکت کرده و خواهد کرد.